

گفت‌وگوی درون و برون در نگرشی پدیدارشناسانه به مکان*

دکتر سید جلیل موسوی**، دکتر علیرضا عینی فر***، دکتر پروین پرتوی****، دکتر فرح حبیب*****

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۲/۲۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۱۰/۱۶

چکیده

این مقاله باهدف شناخت و درک یکی از ویژگی‌های مکان، یعنی گفت‌وگوی درون و برون، با نگرش پدیدارشناسانه که مکان را پایگاه وجودی انسان در هستی معرفی می‌نماید، تحلیل ریشه‌های این موضوع و یافتن جایگاه آن در پدیده مکان و بررسی آراء محققین، به چگونگی ماهیت این مقوله می‌پردازد. راهبرد تحقیق با رویکرد پدیدارشناسی، ابتدا از نظریه به پژوهش، سپس به‌طور اکتشافی از پژوهش به نظریه سپس ترکیبی از این دو با تأکید بر تحقیق کیفی شکل گرفته است. مطالعات کتابخانه‌ای شیوه اصلی جمع‌آوری داده‌ها، با تأکید بر آرای مهم‌ترین نظریه‌پردازان مکان در این موضوع، جهت توصیف و تفسیر مقوله درون و برون مورد استفاده قرار گرفته، نتیجه بررسی مدل مفهومی گفت‌وگوی درون و برون است که بر پایه چگونگی حضور و تجربه انسان از مکان شکل گرفته که با استفاده از این مدل می‌توان به امکانی در مراتب مختلف برای فهم و دریافت مفهومی و عملیاتی ارتباط درون و برون دست پیدا نمود.

واژه‌های کلیدی

پدیدارشناسی^۱، پدیده مکان، ساختار مکان، گفت‌وگوی درون و برون.

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری سید جلیل موسوی با عنوان «رویکردی پدیدارشناسانه به گفتگوی درون و بیرون در معماری مساجد امام و شیخ لطفاله اصفهان»، به راهنمایی دکتر علیرضا عینی فر و دکتر پروین پرتوی و مشاوره دکتر فرح حبیب است که در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران ارائه گردیده است.

**دانش آموخته دوره دکتری معماری، گروه معماری، دانشکده عمران، معماری و هنر، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: mousavi_jalil@yahoo.com

Email: aeinifar@ac.ut.ir

Email: partovi@art.ac.ir

Email: F.habib@srbiau.ir

***استاد دانشکده معماری، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ایران. (مسئول مکاتبات)

****استاد گروه آموزشی شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر، تهران، ایران.

*****استاد گروه شهرسازی، دانشکده عمران، معماری و هنر، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

چهارچوب نظری پژوهش

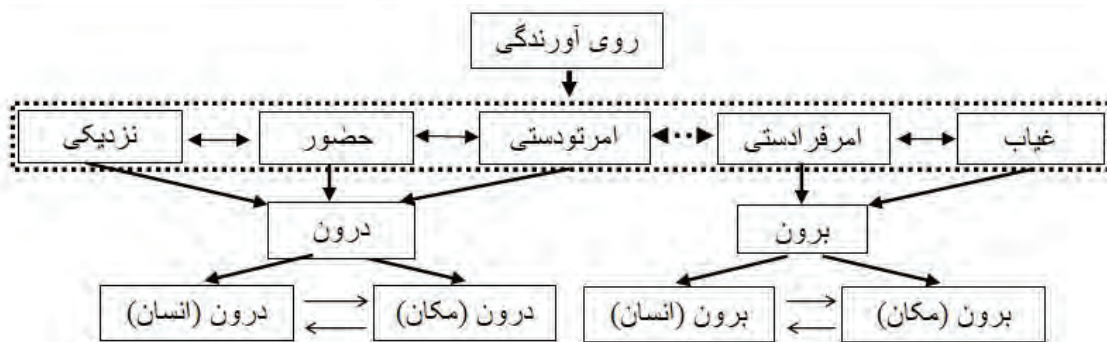
تبارشناسی مفهومی درون و برون در نگرش پدیدارشناسی: در تمام تاریخ بشری، سؤال از جایگاه و نحوه حضور انسان در جهان هستی، یکی از مهم‌ترین مسائل دریافتن «امر حقیقی» بوده است. در نگرش دکارتی با تأکید بر جدایی سوژه/اُبژه، انسان به‌عنوان ناظر در جهان است که نگاه علم‌زده اثبات‌گرای مدرن را به همراه دارد و در نگرش دیگر که با رویکرد پدیدارشناسانه، معرفی می‌گردد، انسان مشارکت‌کننده و نقش‌آفرین در هستی است. در این نگاه، انسان در ارتباط مستقیم با زیست-جهان^۱، با جهت‌گیری کیفی، به دنبال سکنی‌گزیدن در جهان هستی و بالا بردن غنای درونی و کیفی ذهنی و هر آن چیزی است که دنیای علوم محض با تکه‌تکه کردن شناخت و نارسایی بنیان‌های دانش از انسان گرفته است. پدیدارشناسی پژوهشی است درباره تجربه انسان و شیوه‌هایی که چیزها از طریق و در آن تجربه، خودشان رتبه ما اهدا می‌کنند (ساکالوفسکی، ۱۳۸۸، ۳۷). تفاوت بارز بین نگاه پدیدارشناسانه و نگاه دکارتی تمایزدهنده بین ذهن و عین، در اصطلاح «روی‌آوردگی یا حیث‌التفاتی»^۲ است. روی‌آوردگی، بیان‌کننده این موضوع است که هر کنشی از آگاهی^۳، نشان‌دهنده «آگاهی از» یا «تجربه از» چیزی است. این آگاهی معطوف به چیزها که آنها را به حضور درآورده و آشکار می‌سازد، منجر به «درونی» گشتن آنها می‌گردد. روی‌آوردگی به‌عنوان پایه و اساس نگرش پدیدارشناسانه، می‌تواند ساختارهای مختلفی را در میان خود جای دهد، موضوع محوری حضور و غیاب، کیفیات ساختاری روی‌آوردگی را بیان می‌کند؛ در هنگامی که تجربه چیزی حقیقتاً وجود دارد، التفات به آن تجربه، آنها به صورتی «درونی» درمی‌آورد و اصطلاحاً «روی‌آوردگی پر»^۴ را سبب‌ساز می‌شود؛ و در صورت ذهنی بودن تجربه، به‌صورت «روی‌آوردگی خالی»^۵ ظهور می‌یابد. هرچند باهم تجربه درونی است اما دارای کیفیت متفاوتی است؛ اما درحالی که نسبت به چیزی روی‌آوردگی رخ ندهد و آن چیز حالتی غیابی داشته باشد، در آن هنگام آن چیز برای ما «برونی» است. باید توجه داشت که این کیفیات التفاتی در واقع بر هم پیوندی ذهن و عین در نگاه پدیدارشناسانه تأکید دارند. نکته مهمی که در شکل‌گیری پدیدارشناسی تا به امروز، اهمیت دارد نقش و نسبت دو فیلسوف تأثیرگذار در این نگرش است؛ هوسرل به‌عنوان پایه‌گذار آن با پدیدارشناسی استعلایی^۶ و مارتین هایدگر، با پدیدارشناسی هستی‌شناسانه^۷ شناخته می‌شوند. اهمیت هوسرل در توجه او به سوی ماهیت پدیده‌ها و آگاهی معطوف به آن که حیث‌التفاتی یا روی‌آوردگی را در پی داشت و اهمیت هایدگر به‌ویژه در تبدیل خصوصیات روی‌آورنده به‌عنوان کنش‌های تجربه انسانی و تأکید بر روی‌آوردگی،

از طریق نوشتن پیرامون معماری، و یا اولویت اصلی را به مسائل اجتماعی و سیاسی دادن، چیزی حاصل نمی‌آید. معماری را باید با مناسبات خود معماری درک کرد. (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۶)

درک معماری بر مبنای مناسبات معمارانه نیاز به اتخاذ رویکردی دارد که بر پایه آن بتوان این ادراک را ساختار بخشید. به‌طور کلی دو دیدگاه پایه‌ای وجود دارد؛ دیدگاه علمی اثبات‌گرا^۸ که ریشه در تفکر دوگانه انگاری سوژه و اُبژه نزد دکارت دارد و فضاهای معماری و شهری مدرن غالباً تحت تأثیر آن و مبتنی بر اصالت خرد، که در درک روابط پیچیده و متقابل به‌ویژه در علوم انسانی، به‌طور غیرواقعی میل کرده و در نتیجه موجبات پریشانی و تنهایی انسان معاصر گشته است. و در مقابل، رویکرد مبتنی بر پدیدارشناسی که در این نگرش، انسان و ارتباط آن با جهان هستی مورد بررسی قرار می‌گیرد و در چارچوبی که هدف آن بازگشت به ماهیت پدیده‌ها است سعی در رویه‌ای شناختی دارد که به‌دوراز مفاهیم تجربیدی و انتزاعی به بررسی پدیده‌ها و تحلیل آنها با رویکردی تفسیری تأویلی و انتقادی بپردازد. لزوم پرداختن به این موضوع با توجه به ناپیوستگی و تکه‌تکه بودن شناخت‌ها و کج‌روی‌های ناشی از گسست‌ها و آشفتگی در شرایط زیستی امروز، اهمیت بیشتری می‌یابد. در این میان حوزه تفکر معماری نیز با توجه به کاستی رویکردهای کمی، تمایلی روزافزون به‌نظام تفکر پدیدارشناسانه دارد. در این نگرش، پدیده مکان به‌عنوان پایگاه فضایی و وجودی انسان در هستی اهمیت ویژه‌ای دارد و فهم ویژگی‌ها و ساختار مکان ما را به درک ماهیت آن نزدیک و به ایجاد بنیان‌های شناختی در ارتباط عمیق انسان با جهان هستی، رهنمون خواهد بود. این مقاله بر پایه نگرش پدیدارشناسانه که بازگشت به ماهیت چیزها را طلب می‌کند، سعی دارد تا با نگاهی دقیق به پدیده مکان، به ماهیت مقوله درون و برون به‌عنوان یکی از ویژگی‌های ساختاری و نحوه ارتباط انسان با مکان و با جهان هستی، بپردازد و سعی دارد به این سؤال پاسخ دهد که چگونه بر مبنای فهم دیالکتیک بین عرصه درون و عرصه برون هر مکان، می‌توان به ماهیت ساختاری آن مکان نزدیک گردید. به این منظور ابتدا در نگاهی به مهم‌ترین مقوله‌ها و مفاهیم در پدیدارشناسی، ارتباط آنها با مقوله درون و برون بررسی می‌گردد و سپس با بحث در مورد پدیده مکان و ساختارهای تشکیل‌دهنده آن، مفهوم درون و برون از دیدگاه‌های مختلف مورد کنکاش و بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت مدلی مفهومی برای دریافت چگونگی و کیفیات این ارتباط در مکان‌های مختلف، ارائه گردیده است.

مستقیم دانست و نحوه این ارتباط را با وجود پیش‌فرض‌های هستی و آنچه او «عناصر چهارگانه» یعنی؛ خدایان، آسمان، زمین و میراندگان، می‌نامید، بیان نمود، نزدیکی، شیء را با جهان اطرافش پیوند می‌دهد، باعث به «درون» درآمدن و آشکارگری آن می‌شود و آن را از «برون» بودن جدا می‌سازد. در مقاله «ساختن سکنی گزیدن اندیشیدن»^{۱۵}، او با پیش کشیدن اصطلاح «سکنی گزینی»، به ارتباط آن با ساختن و سکونت پذیری انسان می‌پردازد؛ و بحث خود را در مورد شیء از باب سکنی گزیدن در جهت انطباق تجربه انسان از محیط و منطبق بودن آن بر هستی، پیش می‌برد. در این مقاله، فیلسوف به مکان‌ها و فضاها و ارتباط آنها با یکدیگر و محدوده‌های عینی و ذهنی مکان به‌عنوان مرز اشاره می‌کند و هویت بخشی مکان‌ها را در ارتباط با این مرزها می‌داند. او مرزها را به‌عنوان حدی که چیزها از آن شروع به آشکار شدن و به «درون» درآمدن، می‌کنند محسوب می‌نماید؛ و انواع مرزها را چه دقیق و ثابت و چه موقتی و یا ذهنی، مایه هویت بخشی مکان‌ها و در نتیجه به وجود آمدن «درون» در مقابل «برون» می‌داند. «...شاعرانه سکنی گزیدن انسان...»^{۱۶}، عنوان سومین مقاله‌ای از هایدگر است که به ماهیت مکان اشاره می‌کند، در این مقاله با ارجاع ماهیت هنرهایی چون معماری، نقاشی، مجسمه‌سازی و غیره به امکان ظهور حقیقت، آنها را در بالاترین بیان هنری خود، به شعر منسوب می‌کند و شاعرانگی را تجلی حقیقت در درگیری عمیق با جهان می‌داند و آن را برای سکنی گزیدن انسان، به‌عنوان شرط اصلی بکار می‌گیرد (شار، ۱۳۸۹، ۱۳۸). ارتباط ریشه‌ای و منطقی مباحث؛ روی آوردگی، حضور و غیاب، نزدیکی، امر تودستی و امر فرادستی با یکدیگر و ارتباط آنها با موضوع درون و برون به‌عنوان بخشی ساختاری در پدیده مکان، در شکل ۱ به‌عنوان تبارشناسی معنایی درون و برون در دیدگاه پدیدارشناسانه، نشان داده شده است.

به‌عنوان ساختار تجربه زیسته است. در اندیشه هایدگر، حضور انسان در هستی و توجه به دازاین^{۱۷} به‌عنوان «انسان - در - جهان» و «بودن - در جهان»^{۱۸} مبنای اصلی پدیدارشناسی است. برای بیان نسبت حضور پدیده‌ها در جهان، وی از دو اصطلاح «امر تودستی»^{۱۹} و «امر فرادستی»^{۲۰} استفاده کرده است. در حالت وجودی تودستی، نوعی از بودن انسان در جهان بیان می‌شود که ارتباطی ناخودآگاه و انطباقی وجودی و در نتیجه نوعی «درون» بودن است که تجربه ناخودآگاهانه و مستقیم را در خود دارد؛ اما به هنگام آگاهانه شدن این تجربه، باوجود اینکه همچنان بودن در جهان تجربه وجود دارد ولی به‌نوعی دیگر است که هایدگر آن را «امر فرادستی» می‌خواند. در این تفکر آگاهانه رابطه پیچیده‌ای از «درون و برون» شکل می‌گیرد؛ از یک سو ممکن است تجربه همچنان در حال به ظهور درآوردن و آشکارگری چیزها باشد، پس درونی است، ولی از سوی دیگر این آگاهانه بودن درباره جهان و محیط ما را در فاصله‌ای از آن قرار می‌دهد و درگیر شناختی مبتنی بر پیش‌آگاهی و نظریه‌ها و علوم شناختی می‌نماید که نوعی جدایی از جهان را در پی دارد که «برون» بودن را سبب‌ساز است. ارتباط بین تودستی و فرادستی، ارتباطی متداوم است و در همان لحظه توجه به تجربه، تودستی، تبدیل به فرادستی می‌شود. این کیفیات بودن در جهان، توصیف‌هایی از میزان «نزدیکی» به هستی و در جهان بودن می‌باشند. رویکرد هایدگر به مباحث مربوط به مکان و کیفیت زیست انسان در جهان که باعث توجه معماران و محققان مکان و محیط به نظرات وی گردید و توجه خاص به اصطلاح سکنی گزیدن، در سه مقاله مهم او در سال‌های پس از ویرانی گسترده جنگ جهانی دوم که نیاز به مسکن اهمیت زیادی داشت، نمایان می‌گردد؛ در مقاله اول بانام «شیء»^{۲۱}، هایدگر با تکیه بر اصطلاح مهم شیء یا چیز، ارتباط پدیده‌ها با هستی را با موضوع «نزدیکی» در ارتباط



شکل ۱. تبارشناسی معنایی درون و برون در دیدگاه پدیدارشناسانه

پدیده مکان: مکان را باید همچون سایر پدیدارها در جهان هستی مورد بررسی و مطالعه قرارداد. هرچند که مکان دارای تفسیر و مفهوم مشخص و معینی نیست ولی با تحقیق و شناخت لایه‌های ساختاری آن می‌توان به معرفتی در جهت درک آن به‌عنوان یک پدیده تجربی، دست‌یافت. ادوارد رلف، تلاش برای فهم پدیده مکان را؛ بیان اساسی مشارکت بشر در عالم ونیز کمک به بهبود دانش در مورد ماهیت مکان که می‌تواند به نگهداری و دخالت در مکان‌های موجود و خلق مکان‌های تازه کمک نماید، اعلام می‌کند (رلف، ۱۳۸۹، ۵۹). بررسی مفهوم مکان در تاریخ سابقه‌های دیرینه دارد؛ ارتباط این موضوع با انسان و فضا از زمان فلاسفه یونان قدیم مورد توجه بوده است؛ از تئوری ارسطو در مورد مکان که اولین رویکرد احتمالی در راستای مفهومی کردن فضا به شمار می‌آید (سوپن برن، به نقل از رلف، ۱۳۸۹، ۳۲) تا نگاه فضایی اقلیدس که در آن مکان اساساً به‌عنوان محلی که به‌وسیله مجموعه‌ای از مختصات قابل تعریف است، شناخته می‌شود. موضوع مکان در دوره‌های بعد همگام با تغییرات در نوع نگاه انسان به جهان دچار تغییرات جدی شده و از یک مفهوم تجربی به امری انتزاعی بدل گردید، کانت می‌گوید: مکان اساسی برای شهود واقعیت‌ها نیست بلکه صرفاً شرط صوری آنهاست (دیباج، ۱۳۷۸، ۴۲)، مفهوم مکان در این نگاه به‌صورت موضوعی جدا از تجربه انسانی دیده می‌شود. در نگرش پدیدارشناسانه، پدیده مکان را در تمامی تجربه‌های انسان از «زیست - جهان» و سایر پدیده‌های که جهان ما را می‌سازند، به‌صورت «چیز» می‌که هر کنشی را با ارجاع موقعیتی به آن متصور می‌شویم، باید بررسی نمود. مکان، پدیداری است که با «روی آوردگی» انسان به فضا آن را به «نزدیک» می‌آورد و «درونی» می‌سازد: ماهیت مکان‌ها بر حیث التفاتی بسیار ناخودآگاهانه‌ای قرارداد که آنها را مراکز پر محتوا و عمیق از هستی و وجود بشری تعریف می‌کند (پرتوی به نقل از میلیون، ۱۳۸۷، ۷۶).

مکان در تفکر هایدگری، در جهت آشکار نمودن اصالت وجودی انسان در جهان به حضور درمی‌آید؛ هایدگر (۱۹۵۸) اظهار می‌دارد؛ مکان، انسان را در مسیری قرار می‌دهد که رابطه و پیوستگی‌های خارجی وجود او و درعین حال عمق و ژرفای آزادی و اصالت وجودی وی را آشکار می‌کند (رلف، ۱۳۸۹، ۱). نگاه هایدگر به مکان مورد توجه بسیاری از معماران و نظریه‌پردازان محیطی همچون گروتی، آبراهام، آندو و نوربرگ شولتز قرار گرفته است (نسبیت، ۱۳۸۶، ۷۵). کریستین نوربرگ شولتز با همین نگرش مکان را مرکزی برای آشکار ساختن «وجود» می‌داند (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۸، ۳۰). رلف نیز مکان‌ها را منابع مهم هویت فردی و اجتماعی و مراکز عمده وجود انسان که مردم با آنها روابط شدید احساسی و روانی دارند، معرفی می‌کند

(رلف، ۱۳۸۹، ۱۶۷). دیوید سیمون، محقق برجسته پدیدارشناسی معماری و مطالعات محیطی دیدگاه‌های متفاوت به مکان را که توسط محققین با آرای گوناگون مطرح شده است بیان می‌کند او به مطالعات بارنز^{۱۷} (۱۹۹۲)، چافین^{۱۸} (۱۹۸۹)، دیویت^{۱۹} (۱۹۹۱)، هستر^{۲۰} (۱۹۹۳)، هوفورد^{۲۱} (۱۹۸۸)، رلف^{۲۲} (۱۹۹۲)، سیمون^{۲۳} (۱۹۹۲) و تعدادی دیگر از محققین مکان با تمرکز آنان بر روی رفتار محیطی با تکیه بر پدیدارشناسی اشاره نموده و در تفکر فلسفی به گزارش کیسی^{۲۴} (۱۹۹۴، ۱۹۹۶) بر پایه تفکر مریلوپونتی^{۲۵} که در آن مکان به‌عنوان یک ساختار هستی‌شناسانه مرکزی که تجربه انسانی را آشکار می‌سازد، معرفی شده است اشاره می‌کند و از قول وی «بودن را بودن در مکان» می‌داند (Seamon, 2000). آنچه در بررسی مفهوم مکان، اهمیت دارد علیرغم طیف گسترده آرای محققین، این موضوع است که مکان ارتباطی بین انسان و زیست‌جهان به وجود می‌آورد و به انسان پایگاه وجودی می‌بخشد. گستره مطالعات مکان، از اهمیت قائل شدن برای وجود انسان تا مباحث مرتبط با ساختار فضایی مکان را دربرمی‌گیرد.

ساختار مکان: توجه به حضور انسان از یک‌طرف و ویژگی‌های فضایی مکان و چگونگی ارتباط آن با انسان از طرف دیگر، باعث ظهور کیفیت‌های متفاوت مکان می‌گردد. جهت بررسی این کیفیات، ناگزیر می‌بایست ساختار مکان از بالاترین نحوه حضور انسان در مکان تا عناصر ساختار فضایی آن مورد بحث قرار گیرد.

وجود انسانی: بالاترین حد آشکارگی که در درون بودن هستی را به‌طور کامل ایجاد می‌نماید، حضور وجود انسانی است. هایدگر آنها وضعیتی می‌داند که تنها انسان به‌عنوان یک هستنده مصداق آن است و با حضور در جهان، هستی در جهان، هستی با دیگران، هستی به‌سوی، حضور، انکشاف، گشودگی و... ملازمت دارد (جمادی، ۱۳۸۵، ۳۴۷). نمود حضور وجودی که با همدلی و عمق و ژرفای بودن همراه است را در بالاترین مرتبه بیان حقیقت در نزد هایدگر یعنی شعر می‌توان جستجو نمود، برای هایدگر شاعرانگی، درگیری عمیق با جهان است (شار، ۱۳۸۹، ۱۳۲). گاستون بشلار با تأسی از هایدگر، زبان شعر را برای فهم جهان مؤثرترین زبان می‌داند؛ به نظر وی صور خیال شاعری واقعیت را در تنوع و غنای حقیقی‌اش بر ما آشکار می‌سازد (بشلار، ۱۳۸۸، ۱۲). در نگاه بشلار، نگاه معمولی به مکان به دلیل آنچه او هندسه زدگی می‌خواند با عدم موفقیت در نشان دادن تمامیت و ژرفای حضور انسان همراه است و برای عبور از این موضوع پناه بردن به خیال صوری شعر را پیشنهاد می‌نماید. رلف در نقلی از مالپس

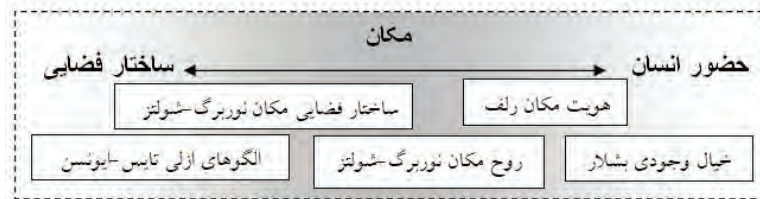
(۲۰۰۷، ۱۹۹۹) مکان را جنبه بنیادین وجود دانسته و بیان وجود را از طریق مکان اعلام می‌نماید (رلف، ۱۳۸۹، مقدمه چاپ جدید). نوربرگ شولتز نیز، مکان را پایگاه فضایی‌ای برای وجود انسان معرفی می‌نماید، اما در مقایسه با تفکرات بشلار در مورد ارتباط مکان و وجود، نگاه رلف و نوربرگ شولتز جنبه مادی‌تری به خود گرفته و امکان حصول و بیان آن در مکان‌های واقعی و ملموس را دارا است.

هویت مکان: به گفته هایدگر ما در همه‌جا و هر جا و به هر صورت با انواع و اقسام وجود سروکار داریم و هویت نشان‌دهنده این موضوع است (همان، ۶۰). رلف سه مؤلفه مکان (جایگاه فیزیکی ایستا، فعالیت‌ها و معانی) را سه عنصر اصلی سازنده هویت مکان‌ها می‌داند (همان، ۶۲). بسته به چگونگی و رابطه بین مؤلفه‌ها و نیت و شرایط افراد تجربه‌کننده مکان، هویت مکان‌ها با یکدیگر متفاوت هستند. عدم احراز هویت مکان، نوعی بی‌مکانی و عدم تعلق را درازدست دادن ارتباط وجودی با هستی و عدم سکنی‌گزینی، در پی خواهد داشت (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۸، ۴۰).

روح مکان^{۲۶}: یکی از مهم‌ترین اصطلاحاتی است که به‌ویژه در نگرش پدیدارشناسانه نوربرگ شولتز، اهمیت دارد. رومیان قدیم معتقد بودند تمامی مکان‌های طبیعی دارای روح مکان هستند و این روح به مردم و به مکان‌ها، زندگی می‌بخشد و ماهیت و کاراکتر مردم و مکان‌ها را واقعی و عینی می‌سازد (نوربرگ شولتز به نقل از پرتوی، ۱۳۸۷، ۸۰). رلف «روح مکان» را یک رابطه اکولوژیکی زنده بین ناظر و محیط، یا فرد امکان‌تعریف می‌کند (رلف، ۱۳۸۹، ۸۷)؛ و آن را خصلتی از هویت می‌داند (همان، ۶۴). روح مکان پیش از آنکه خصوصیات مکانی را که در آن لحاظ می‌شود نشان دهد، بیانگر نحوه حضور انسان و ژرفای آن است.

ساختار فضایی مکان: در بررسی ساختار و ویژگی‌های مکان، ارتباط آن با مباحث مرتبط با فضا دارای اهمیت زیادی است. نوربرگ شولتز، ساختار مکان را در دولا به مورد بررسی قرار می‌دهد؛ در لایه اول، ویژگی‌های مکان به لحاظ طبیعی بودن یا مصنوعی بودن آن؛ منظور از پدیده طبیعی، چشم‌اندازهای طبیعی و منظور از پدیده مصنوعی، مجتمع‌های زیستی است (پرتوی، ۱۳۸۷، ۸۰)؛ و در لایه دوم با تفکیک مکان به ساختار فضایی و کاراکتر؛ درحالی‌که فضا نشان‌دهنده نحوه سازمان‌دهی سه‌بعدی عناصری است که مکان را می‌سازد، کاراکتر به وجود اتمسفر عمومی مکان اشاره می‌کند که درواقع جامع‌ترین خاصیت هر مکانی است (همان، ۷۷). نوربرگ

شولتز چشم‌انداز را پدیداری برای وجود «درون طبیعی» در جهت ایجاد زمینه‌ای برای محیط انسان‌ساخت، معرفی (همان، ۷۳) و از اصطلاح «مکان انسان‌ساخت»، برای دلالت بر مجموعه‌ای از سطوح محیطی از روستاها و شهرها گرفته تا خانه‌ها و فضاهای داخلی آنها استفاده می‌کند (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۸، ۹۱). نکته مهم در مورد این مکان‌ها، موضوع محصوریت^{۲۷} در آنها است که تعیین‌کننده کیفیت و ویژگی‌های آنها است. میزان محصوریت می‌تواند در مرزی پیوسته و یا در حضوری مبهم، «وجود» حضور یافته مکان‌ها را بیان نماید. هایدگر هست بودن هر فضایی را از مکان به‌عنوان آشکارشدگی و به حضور درآمدن آن با حضور مرزها تعریف‌شده می‌داند، بنابراین حضور فضا با ایجاد «درون»، آشکار می‌گردد. با این برداشت از موضوع فضا در ارتباط با مکان و تجربه انسانی است که رلف فضا را فراهم آورنده بستری برای مکان برمی‌شمارد (رلف، ۱۳۸۹، ۱۱). نوربرگ شولتز بر ساختار فضا به‌عنوان سازمان سه‌بعدی عناصری که مکان را می‌سازند اشاره می‌کند و با استفاده از عناصری که تعیین حدود در گستره فضایی انجام می‌دهند، ساختار فضایی را تعریف می‌کند (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۷، ۲۰۷). تعیین کرانه فضایی در گستره هستی پایه اولیه ایجاد ساختار فضایی است. ساختار را می‌توان برحسب مرکز، راه و قلمرو شرح داد، یعنی برحسب عناصری که به فضا مرکزیت می‌بخشند، یا مطابق عناصری که به فضا جهت می‌بخشند، یا با عناصری که معرف یک الگوی گسترده فضایی هستند (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۸، ۵۶). او اظهار می‌کند که؛ سامانه فضایی بر پیش شناخت ورود، مسیر و هدف استوار گردیده است (Norberg_Schulz, 2000, 200). پایه دیگر ساختار مکان در نگاه نوربرگ شولتز تعدادی از محققان پدیدارشناس بر تعریف مقوله «خصلت (کاراکتر)^{۲۸}» نهاده شده است، درحالی‌که «فضا» بر سازمان سه‌بعدی عناصری که مکان را می‌سازند اشاره دارد «خصلت» بر «جو» کلی‌ای که جامع‌ترین خاصیت هر مکان است اشاره می‌کند، سازمان‌های مشابه فضایی ممکن است خصلت‌های کاملاً متفاوتی را مطابق با رفتار عینی عناصر معین‌کننده فضا (کرانه) دارا باشند (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۸، ۲۴). خصلت، مفهومی کلی است که با حضور ارتباطی مشخص دارد به‌نحوی که هر حضوری را باید واجد خصلتی معین دانست که با شکل عینی و جنس عناصر تعیین‌کننده فضا از طرفی و با جو کلی فراگیر مکان از طرف دیگر در رابطه است؛ بنابراین خصلت را باید مکمل ساختار فضا، به حساب آورد. این جمع شدن در خدمت معنا بخشیدن به فضای زندگی در فضا با ایجاد مکان، چیزی را به وجود می‌آورد که ما آن را با واژه روح مکان شناختیم (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۶، ۵۲۹).



شکل ۲. قرارگیری مباحث محققین در مکان در نگرش پدیدارشناسانه

یافته‌های پژوهش

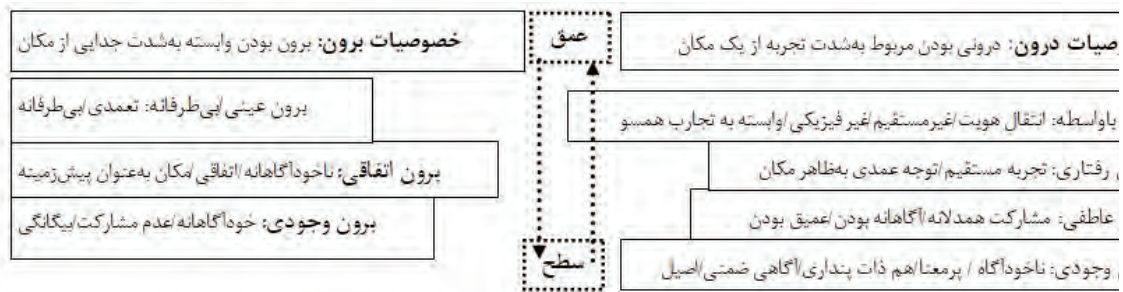
درون و برون در پدیدارشناسی خیال انسان^{۲۹}: گاستون بشلار، بارز هرگونه ارتباط هندسی انسان با مکان به دلیل ایجاد حد و تحریف و نارسا بودن آن، نوعی از ارتباط درون و برون را مورد تأکید قرار می‌دهد که خود آن را در حیطه پدیدارشناسی خیال معرفی می‌نماید. خطوط اصلی استدلالات بشلار در موضوع درون و برون در چند محور شکل می‌گیرند: نفی هندسه، تکیه بر وجود، تأکید بر اهمیت صور خیال شاعران. وی با استفاده از مفهوم درون و برون در شعر آن را شیوه‌ای برای درک حقیقت در حوزه‌های گوناگون معرفی می‌کند و به این منظور فرد را از درک هندسی درون و برون، نهی می‌کند (Bachelard, 2000, 151). در بررسی آرای هایدگر توجه به این موضوع که وی بالاترین تجلی حقیقت را شعر می‌داند و آنها ظهور حقیقت و نا پوشیدگی آن می‌شمارد، دارای اهمیت است؛ ذات شعر سرایی پی‌افکنی^{۳۰} حقیقت است (هایدگر، ۱۳۷۹). بشلار نیز متأثر از تفکرات هایدگر، به همین ترتیب شعر را زبانی برای بیان هر آنچه فلسفه و دیگر زبان‌ها از آن قاصرند، می‌داند. او در پی فهمی از وجود انسان است که تنها در درون شاعرانگی شکل می‌گیرد و هرگونه مکان‌مندی برای آن، قیدی را بران تحمیل می‌کند که امکان ارتباط عمیق و کامل را محدود می‌سازد. برای بشلار درون با صمیمیت و برون با بزرگی و بی‌کرانگی هم پیوند است. دوگانگی آنها به‌وسیله پویایی مشخص می‌شود (Teague, 2005). این تقابل که در پی حذف محدودیت‌های هندسی و تمامی شهود قطعی است به تجربیاتی درونی منتهی می‌شود که تقابلی نامتعیین و ظریف را با دنیای برونی، به وجود می‌آورد.

درون و برون در ارتباط انسان و مکان: ادوارد رلف، تجربه مکان را با بودن در درون به هم می‌آمیزد شاید بیشترین مشارکت اصلی رلف از فهم مکان، بحث او در مورد عرصه درونی است. اگر شخصی احساس درون یک مکان بودن داشته باشد او ترجیحاً اینجاست تا آنجا، در امنیت است تا مورد تهدید، احاطه‌شده است تا در معرض

توماس تائیس ایونسن، معمار و محقق پدیدارشناس، با قرارداد تجربه به‌عنوان اساس درک انسان از جهان هستی، عناصر کف، دیوار و سقف را بر مبنای وجودی سه حالت: وزن، حرکت و ماده مورد بررسی قرار داده، به دنبال پیدا کردن الگوهای برای درک و تفسیر پدیده مکان است (Thiisevensen, 1987, 23) که او آن را الگوهای ازلی در معماری می‌نامد.

چنانچه مکان را حاوی دو مؤلفه اصلی نحوه حضور انسان از یک سو و ویژگی‌های ساختار فضایی از سوی دیگر، فرض نماییم، آنگاه می‌توان طرحی را برای شناسایی و درک مکان‌های مختلف به وجود آورد که در آن میزان حضور و نفوذ و چگونگی هریک از این پارادایم‌ها به درک کیفی آن مکان‌ها انجامیده و تفکرات و نظرات پدیدارشناسان مکان در میزان توجه آنها به چگونگی هریک از این دو، طبقه‌بندی می‌گردد. (شکل ۲)

گفت‌وگوی درون و برون: یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های هر مکان که نسبتی ساختاری با آن دارد نحوه ارتباط آن مکان با جهان هستی است. در حقیقت میزان گشودگی هر مکان بر هستی، بیانگر نحوه ارتباط و چگونگی آن با جهان است. پدیده مکان، با داشتن درون دارای موجودیتی می‌شود تا در گستره فضای هستی، حضور یابد؛ «درون بودن، هدف اصلی در ورای مفهوم مکان است یعنی بودن درجایی دور از آنچه بیرون است.» (نوربرگ-شولتز به نقل از رلف، ۱۳۸۹، ۶۵) موضوع درون و برون را باید ویژگی اساسی «بودن در جهان» دانست. لیندون ... بیان می‌کند که اساس مکان عبارت است از خلق درونی که از یک برون مجزا است: «درون بودن دانستن اینکه کجایی است» (همان). گشودگی، به‌عنوان ارتباط میان مکان و هستی؛ از طریق حدودی بیان می‌گردد که مرز میان درون و برون را در آن مکان به وجود می‌آورد هرچند که واژه «مرز» فکر ما را به‌سوی عناصری کالبدی جهت می‌دهد اما آن می‌تواند دامنه‌ای از خیال و تصور انسانی تا مرزهایی با عناصر بسیار ساده فضایی را در برگیرد.



شکل ۳. انواع درون و برون و ویژگی‌های آن در نگرش ادوارد رلف

خصلت آن، امکان‌پذیر است. هر مکان طبیعی بنا بر مکان بودن خود دارای درونی است که از برون جدا می‌شود. ساختار درون طبیعی، حس ما را از آن مکان به وجود می‌آورد (نوربرگ‌شولتز، ۱۳۸۷، ۲۱۰). درونی که به این ترتیب ایجاد می‌گردد با ویژگی‌های موضع شناختی^{۳۱} آن مکان طبیعی وابستگی مستقیم دارد (همان، ۲۰۸). مکان‌های «انسان‌ساخت»، نیز حضور یافتن خود را از مرزها آغاز می‌کنند (نوربرگ‌شولتز، ۱۳۸۸، ۹۱). نکته مهمی که در این مکان‌ها وجود دارد توجه به این موضوع است که اصولاً ویژگی مهم ساختاری آنها درونیت آنهاست به این معنا که تا زمانی که درونی در مقابل بیرون شکل نگیرد، هیچ مکانی به وجود نخواهد آمد؛ و این نحوه ارتباط درون با برون به وسیله چیزی شکل می‌گیرد که نوربرگ‌شولتز آن را گشودگی و میزان آن را محصوریت می‌نامد (همان، ۲۴). چگونگی ارتباط درون و برون در ساختار مکان بنا بر تفکرات نوربرگ‌شولتز، بر اساس خصلت مکان و ساختار فضایی، شکل می‌گیرد: خصلت یا کاراکتر را باید تا حد زیادی بر نحوه و اندازه گشودگی و کیفیات خاص درونی (که با بیرون مرتبط است) مورد بررسی قرارداد (همان، ۹۳). هر مکان، با داشتن ساختار فضایی دارای کرانه‌ای است که نوربرگ‌شولتز، آن را مرز^{۳۲} معرفی می‌نماید و از مفهومی ذهنی تا فیزیکی، متغیر است. هنگامی که حسی از مکان در پیش شناخت ما آشکار می‌گردد، در حقیقت کرانه‌های مرز آن مکان شروع به پدیدار شدن می‌کنند (نوربرگ‌شولتز، ۱۳۸۷، ۴۰). وجود مرز، در احراز هویت مکان هم اهمیت حیاتی دارد (همان، ۳۷). این اهمیت تا جایی است که از دست رفتن سکونت در دنیای مدرن امروزی را موجب شده است (همان، ۴۰). تلاقی «درون» و «برون» در گشودگی مرز، «آستانه»^{۳۳} نامیده می‌شود. در آستانه، معماری «سیمای» خود را یافته و در همان حال انسان «منظر و دیدگاه» خود را می‌یابد بدین طریق آستانه «میانه گرد هم آورنده» ای است که در آن چیزها در «درخشندگی‌ای روشن و زلال» ظاهر می‌شوند (نوربرگ‌شولتز، ۱۳۸۸، ۲۴۰). تقابل درون و برون در درون

در آسودگی است تا در تنش. یک شخص می‌تواند از مکان جدا شود یا بیگانه شود، این تجربه مکان آن چیزی است که رلف عرصه بیرونی می‌نامد. رلف، تجربیات ما از درون و برون را حاوی جوهره اصلی مکان معرفی می‌کند (رلف، ۱۳۸۹، ۶۵) و باید تفکرات او را در مورد درون و برون با تجربیات انسانی و در مفهوم هویت جستجو نمود: او استدلال می‌کند که عرصه بیرونی و عرصه درونی یک دیالکتیک بنیادی را در زندگی انسان تشکیل می‌دهند. از طریق ترکیبها و تشدیدها در عرصه بیرونی و عرصه درونی، مکان‌های مختلف، هویت‌های متفاوت برای مردم مختلف، می‌پذیرند و تجربیات انسانی، کیفیات متفاوت از معانی و احساس را متعهد می‌گردند (Seamon, 1996). رلف، از تقسیم‌بندی مردم شناسان برای تعیین میزان هماهنگی و یکی بودن انسان با مکان استفاده و طبقه‌بندی خود را از درون و برون بر مبنای نگرش انسان و نوع ارتباط انسان با مکان ارائه می‌دهد. (شکل ۳) نظرات رلف در خصوص درون و برون، مسیری را برای درک مفاهیم هویتی و تجربه انسان از مکان ایجاد می‌نماید: رلف هفت وجه از عرصه درون و برون را بر پایه سطوح متفاوتی از درگیری‌های تجربی و معنایی، مورد بحث قرار می‌دهد. ارزش این وجوه به‌ویژه در خودآگاهی از آن چیزی است که برای تجربه مکانی معین به کار می‌رود که به‌طور گسترده یک ساختار مفهومی را برای فهم آن تجربه فراهم می‌سازد (Seamon & Sowers, 2008).

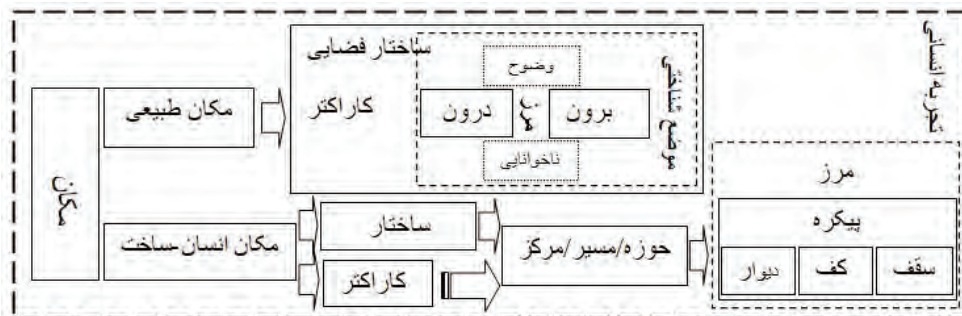
درون و برون در نگرشی به انسان و ساختار فضایی مکان: در نگرش نوربرگ‌شولتز که به حضور در آوردن جهان توسط انسان را ایجاد تصویر جهان توسط انسان می‌نامد (نوربرگ‌شولتز، ۱۳۸۷، ۳۷۷). آشکارگی هر مکان وابسته به ساختار درونی‌ای است که رلف از قول وی آنها هدف مکان می‌خواند (نوربرگ‌شولتز به نقل از رلف، ۱۳۸۹، ۶۵). بررسی مقوله درون برون در نگرش نوربرگ‌شولتز با بررسی ویژگی‌های طبیعی یا مصنوعی بودن مکان و سپس ساختار فضایی و

(همان، ۱۶۹)، معرفی می‌کند. در بررسی درون و برون در نگرش نوربرگ شولتز؛ عناصر تشکیل‌دهنده کرانه فضایی یعنی کف، سقف و دیوار، باقابلیت جداسازی و پیوستگی، به‌عنوان یک مرز، امکان ایجاد کرانه‌ای فضایی و در نتیجه به وجود آوردن «درون» در برابر «برون» را دارند، استفاده نوربرگ شولتز از گفته ونتوری «از آنجا که داخل با خارج اختلاف دارد، دیوار، یعنی نقطه تغییر، موقعیت مهمی در معماری پیدا می‌کند معماری در برخورد نیروهای کاربرد و فضایی داخل با خارج پدید می‌آید.» (ونتوری، ۱۳۸۹، ۱۳۶) در مورد اهمیت دیوار در معماری ناظر به همین موضوع است (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۱، ۱۰۵). مهم‌ترین ارتباط درون و برون در دیوار، توسط اجرای گشودگی‌ها یا «روزنه‌ها» در دیوار بنمایش درمی‌آید که علاوه بر گشودگی در دیوار، در ایجاد کاراکتر مکان هم نقش مهمی را دارند؛ بنابراین کیفیات هر محصوریتی در ویژگی‌های گشودگی‌های آن، نمایان است. نوربرگ شولتز، «در» و پنجره را نشان‌دهنده ارتباط کاربرد و فضای درون بیرون بیان می‌کند (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۷، ۱۹۶). عناصر دیگر ساختاری مرز در فضا؛ کف و سقف هستند. سقف، مرزی است که مکان را از آسمان جدا می‌کند و در همان هنگام آنها را به هم می‌پیوندد و کف نیز مرزی است که مکان را به زمین متصل و از آن جدا می‌نماید. (شکل ۴)

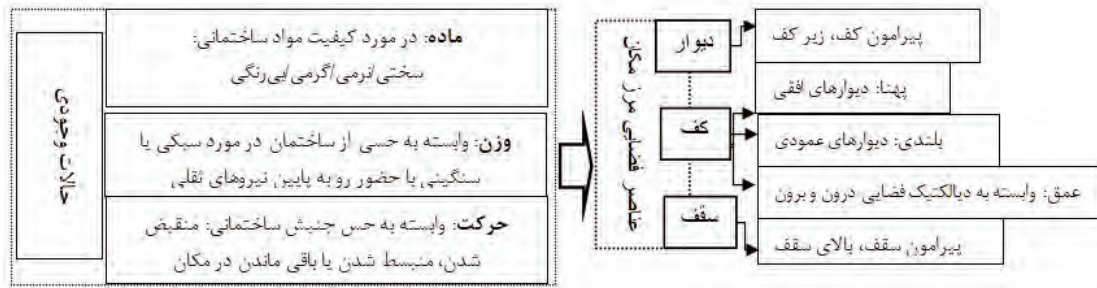
درون و برون در تجربه انسانی مکان از الگوهای ازلی^{۲۷}:
تایس ایونسن، با تمرکز بر حالات وجودی ماده، حرکت و وزن، در سه عنصر کف، دیوار و سقف، از طریق تجربه‌های انسانی، نوعی ارتباط درون و برون را در مکان پیشنهاد می‌دهد. او اظهار می‌کند که تحقیق معماری بر اساس عبارات وجودی، بر پایه تجربیات انسانی، می‌تواند سامانه‌ای برای درک کیفیت‌های معماری به وجود آورد و شرح می‌دهد

قلمرو با لحظه ورود به‌مواجهه و در هدف مکان یعنی مرکز به تحقق درونی می‌انجامد. از لحظه عبور از مرز و آستانه تا رسیدن به مقصد مکان، عبور از زیر ساختاری صورت می‌گیرد که حاوی جهت است و حسی از جنبش و حرکت را به همراه دارد، «مسیر» در بطن خود؛ پویایی و قصد در حرکت و نیز ذهنیتی از پیش شناخت رسیدن دارد و به‌عنوان واسطه‌ای بین آستانه و مرکز، تکمیل‌کننده ساختار فضایی است. واژه «مقصد» را نوربرگ شولتز از آن رو بکار می‌برد که این قسمت از ساختار فضا را، هدف وجودی مکان می‌داند؛ «آدمی همواره مرکزی را برای کل عالم متصور بوده است. یونانیان باستان ناف جهان^{۲۴} را در دلفی قرار داده، رومی‌ها پایتخت خود یعنی شهر روم را رأس جهان^{۲۵} خوانده و بنای کعبه در مکه هنوز چون گذشته مرکز جهان اسلام محسوب می‌شود» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۱، ۳۳). بحث در مورد ارتباط درون و برون، با شروع از «ورود»، آغاز و با «عبور» از مسیر، تداوم و با «رسیدن» به مرکز، به تکامل می‌رسد. بسته به نحوه به حضور درآمدن مکان، چه به‌صورت ذهنی و چه عینی [که نباید با جدایی دکارتی همراه شوند] انسان همواره «درون» یک مکان و «برون» از مکان دیگری است و یا درون چندین مکان به‌صورت لایه‌هایی تودرتو قرار دارد.

نوربرگ شولتز از اصطلاح «پیکره» به‌عنوان تجسم ساختار فضایی مکان که عنصر یا ترکیبی از عناصر اصلی تشکیل‌دهنده ساختار فضایی مرز یعنی سقف، کف و دیوار هستند، استفاده می‌کند؛ اما به دلیل نشانه و نمادین شدن، حاوی بار معنایی و رای تجلی به‌عنوان عناصر فضایی می‌باشند. نوربرگ شولتز، پیکره‌های؛ گنبد را تجلی آسمان و تجسمی برای تمرکز بر درون (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۷، ۱۶۵)، دروازه ورودی شهر را نماد آستانه و عبور از گشودگی مرز (همان، ۱۳۵) و نما^{۲۶} را که شکلی از آستانه است برآورنده چشمداشت‌ها در هنگام ورود



شکل ۴. ساختار مکان نوربرگ شولتز و مقوله درون برون



شکل ۵. عوامل مؤثر در دیالکتیک درون‌برون از دیدگاه تائیس‌ایونسن

به نامعینی، از بودن به نبودن خود را به چالش می‌کشد. این حضور را فقط با خیال شاعرانه می‌توان به آشکارگی رسانید. در نگاه ادوارد رلف، درون و برون، بر مبنای چگونگی تجربه بشر از مکان و عمق آن، پایه‌گذاری گردیده است. مطالعات وی با تمرکز بر تجربه انسان و چگونگی ارتباط آن با مکان و با جستجوی مفهوم هویت، موضوع درون و برون را مورد دقت نظر قرار داده است؛ بنابراین بنیان تفکر رلف در مورد درون و برون را باید در ارتباط انسان با مکان و مفهوم هویت جستجو نمود. نوربرگ‌شولتز با گستره مطالعاتی‌اش در پدیده مکان، بنیان تلقی خود از گفت‌وگوی درون و برون را، بر ساختار مکان به‌عنوان دیالکتیکی در میان انسان و فضا، نهاده است. وی با درک روشنی از حضور انسان در هستی که بر باورهای او نسبت به نگرش هایدگر، پایه‌گذاری شده است، ارتباط این حضور را با جهان زیسته می‌سجد. نوربرگ‌شولتز نسبت درون و برون را به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های حوزه مکان مورد کنکاش قرار می‌دهد و آن را همچون سناریویی می‌داند که از پیش شناخت مکان و نزدیکی ذهنی آغاز می‌کند، با لحظه ورود و رسیدن به‌مواجهه عینی و در آستانه به اوج کشمکش رسیده و در هنگام بودن در مرکز که هدف از آن مکان است به درون می‌رسد و حضور در مکان را باوجود خود احساس می‌کند. او در مواجهه درون و برون با تبیین عناصر معمارانه؛ سقف، کف و دیوار و تجلی آنها در پیکره‌ها به‌عنوان تجسم مکان، نقش آنها را مورد بررسی قرار می‌دهد. دیدگاه تائیس‌ایونسن نیز با تکیه بر تجربیات انسان از مکان، شکل می‌گیرد. وی بررسی عناصر تشکیل‌دهنده مرز در مکان‌ها یعنی؛ سقف، کف و دیوار بر پایه مفاهیم وجودی؛ ماده، وزن و حرکت، دیالکتیک درون و برون را مورد مطالعه قرار می‌دهد و بر مفهوم فضای زیسته بجای فضای انتزاعی تأکید می‌ورزد. (شکل ۶)

با استفاده از این مدل می‌توان به امکانی در مراتب مختلف برای فهم و دریافت مفهومی و عملیاتی ارتباط درون و برون دست پیدا

که این سه الگوی وجودی به لحاظ فیزیکی و روانی عرصه درون و برونی را جدا می‌سازد (Seamon, 1990, 9). و زمینه وجودی اصلی در مورد این سه عنصر معماری را، ارتباط بین درون و برون می‌داند (پرتوی، ۱۳۸۷، ۹۱). در نگرش تائیس‌ایونسن، کف در ارتباط با کنش‌های انسان دارای سه پتانسیل است؛ ما را از مکانی به مکان دیگر راهبری می‌کند، فضا را از محیط اطرافش جدا می‌کند و ما را جای پای محکم حمایت می‌کند (Thiisevensen, 1987, 36). تائیس‌ایونسن، هدف اصلی دیوار در معماری را محدودسازی فضا و نگهداری سقف (همان، ۱۱۶) و آن را به دلیل داشتن نقش محافظ در مقابل تهدیدات بیرونی دارای اهمیت برمی‌شمرد (Seamon, 1990, 91). سقف نیز یک فضای درونی را در مقابل یک فضای بیرونی محافظت می‌کند، فضایی که در بالا و اطراف است، بُعدی عمودی دارد... فضای اطراف بُعدی افقی دارد (Thiisevensen, 1987, 301). دیوید سیمون در تأیید نگرش تائیس‌ایونسن آن را در ایجاد چارچوبی برای نگرستن به معماری، ارزشمند برمی‌شمارد (Seamon, 1990, 11). (شکل ۵)

نتیجه‌گیری

در مطالعه تفکرات افرادی که تحت لوای پدیدارشناسی، نسبت به مقوله درون و برون در مکان دارای نظریاتی بوده‌اند یعنی؛ گاستون بشلار، ادوارد رلف، کریستین نوربرگ‌شولتز و توماس تائیس‌ایونسن، اصلی‌ترین تحلیل‌ها و تفسیرهای آنان در این خصوص، مورد بررسی و کنکاش قرار گرفت.

از آنجاکه بشلار هرگونه محدودیتی را نقص‌کننده حقیقت معرفی می‌کند. درون و برون در نگرش وی در هم می‌آمیزند و به هم تبدیل می‌شوند. مرز بین آنها با کشمکش دائمی و تغییراتی آنی از وضوح



شکل ۶. سطوح درون و برون

این حوزه به دست می‌دهد. لذا این مدل می‌تواند تکاملی از فلسفه تا معماری را بیان نماید. نکته مهمی که باید به آن توجه نمود این موضوع است که هر چند مراتب درون و برون در بخش‌های مختلف فلسفی، خیال شاعرانه، هویت انسانی و معماری دسته‌بندی شده‌اند اما تفکیک و جداسازی مفهومی بین این موضوعات وجود ندارد و همگی به یکدیگر وابسته هستند.

نمود؛ چنانچه محقق در پی درک ریشه‌ها و مبانی فلسفی درون و برون در نگرش پدیدارشناسانه باشد می‌بایستی در بالاترین مرتبه به دنبال مفاهیمی چون روی آوردنگی به‌عنوان ماهیت و ریشه اصلی، حضور، غیاب، امر تو دستى، امر فرادستى و نزدیکی، فهم موضوع را امکان‌پذیر نماید.

برای فهم عمیق و ژرف مفاهیم درون و برون که در پی تجلی حقیقت محض باشند، شاعرانگی به‌عنوان نمود آن، خیالی را در ذهن می‌رویاند که با استفاده از نگاه پدیدارشناسانه بشلار قابل حصول است؛ و این خود مرتبه دیگری از درون و برون را شکل می‌دهد. از آنجایی که مکان پایگاه حضور انسان، محسوب می‌گردد و ارتباط انسان با جهان زیست خود را ممکن می‌سازد، لذا سومین سطح ارتباطی درون و برون را باید در این حیطه جستجو نمود. حضور انسان در مکان هویتی به آن می‌بخشد که بازگوکننده تجربه انسانی مکان است و عمق آن شدت درونی یا برونی بودن را مشخص می‌نماید؛ که این حوزه بیشترین استفاده را در مطالعات مشترک انسان و مکان همچون معماری، جغرافیا و سایر مطالعات محیطی و انسانی، دارد.

در آخرین سطح، حوزه معماری به‌عنوان بیان فضایی مکان، جای می‌گیرد، هر چند که باید توجه نمود حضور انسان در فضای معماری از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که آن را با حوزه بالایی هویت انسان و مکان پیوند می‌دهد. ساختار فضایی مکان حاوی مدل مفهومی، عملیاتی و مصداقی است. مواردی که از کل ساختار تا جزئیات ساختار فضایی را در برمی‌گیرند؛ و امکان تحلیل و تفسیر پدیدارشناسانه مکان را به دست می‌دهند. استفاده از مفاهیمی چون؛ حس مکان، شخصیت یا کاراکتر مکان، حوزه، مسیر، مرکز، پیکره، مرز و الگوهای مصداقی آنها همچون سقف، کف و دیوار، امکان بررسی درون و برون را در

پی‌نوشت‌ها

1. Phenomenology
2. positivism
3. lifeworld(lebenswelt)
4. intentionality
5. consciousness
6. filled intentionaly
7. empty intentionaly
8. transcendental
9. existential
10. Dasein
11. beingintheworld
12. readinesstohand
13. presenceathand
14. "Das ding"
15. "Bouen Wohnen Denken"
16. "...dichterisch wohnt der mensch..."

- ۷ شار، آدام. (۱۳۸۹). *هایدگر برای معماران*. (روزبه احمدی‌نژاد، ترجمه). تهران: انتشارات طحان/هاله. (نشر اصلی ۲۰۰۷).
- ۸ نسبیت، کیت. (۱۳۸۶). *نظریه‌های پسامدرن در معماری* (محمدرضا شیرازی، ترجمه و تألیف). تهران: نشر نی. (نشر اصلی ۱۹۹۵).
- ۹ نوربرگ‌شولتز، کریستین. (۱۳۸۱). *مفهوم سکونت؛ به‌سوی معماری تمثیلی* (محمود امیر یارمحمدی، ترجمه). تهران: انتشارات آگاه. (نشر اصلی ۱۹۹۳).
- ۱۰ نوربرگ‌شولتز، کریستین. (۱۳۸۶). *معنا در معماری غرب*. (مهرداد قیومی بید هندی، ترجمه). تهران: انتشارات فرهنگستان هنر. (نشر اصلی ۱۹۷۴).
- ۱۱ نوربرگ‌شولتز، کریستین. (۱۳۸۷). *معماری: حضور، زبان و مکان*. (علیرضا سید احمدیان، ترجمه). تهران: انتشارات نیلوفر. (نشر اصلی ۲۰۰۰).
- ۱۲ نوربرگ‌شولتز، کریستین. (۱۳۸۸). *روح مکان: به‌سوی پدیدارشناسی معماری*. (محمدرضا شیرازی، ترجمه). تهران: نشر رخ داد نو. (نشر اصلی ۱۹۸۰).
- ۱۳ ونتوری، رابرت. (۱۳۸۹). *پیچیدگی و تضاد در معماری*. (سید علیرضا میر ترابی و محمدرضا منوچهری، ترجمه). تهران: نشر سمیرا. (نشر اصلی ۱۹۷۷).
- ۱۴ هایدگر، مارتین. (۱۳۷۹). *سرآغاز کار هنری*. (پرویز ضیاء شهابی، ترجمه). تهران: انتشارات هرمس. (نشر اصلی ۱۹۳۷).
15. Bachelard, G. (2000). *The Dialectics of Outside and Inside, in: Cazeaux, C. THE CONTINENTAL AESTHETICS READER*. London. Routledge.
16. Norberg_Schulz, C.(2000). *Architecture: Presence, Language, Place*. Milan.Skira, abbeyvill Press, NY.
17. Seamon, D. (1990). Thomas ThiisEvensen's archetypes in architecture: The wall, insideness, and outsideness. *Environmental & Architectural Phenomenology*, 1, 911.
18. Seamon, D. (1996). A singular impact: Edward Relph's place and placelessness. *Environmental and Architectural Phenomenology Newsletter*, 7(3), 58.
19. Seamon, D. (1999). *Thomas ThiisEvensen, Archetypes of Urbanism: A Method for the Esthetic Design of cities*. Retrieved from: <http://www.arch.ksu.edu/seamon/reviews4/19/2012>.
20. Seamon, D. (2000). *Phenomenology, Place, Environment andArchitecture: A review of the literature Phenomenology Online*, 36, 129.
17. Barnes
18. Chaffin
19. Davitt
20. Hster
21. Hoofard
22. Relph
23. Seamon
24. Casy
۲۵. فیلسوف پدیدارشناس (۱۹۶۱۱۹۰۸)
26. Genius loci
27. enclosure
28. character
۲۹. از عنوان مقاله «دیالکتیک درون و برون» از کتاب «بوطیقای فضا» (۱۹۵۸) اثر مهم گاستون بشلار، استفاده‌شده است.
30. stifung
31. topology
32. boundary
33. threshold
34. omphalos
35. caput mundi
36. facade
۳۷. اشاره به نام کتاب تاپس‌ایونسن: ARCHETYPES IN ARCHITECTURE (1987)

فهرست مراجع

- ۱ بشلار، گاستون. (۱۳۸۸). *دیالکتیک درون و برون، پدیدارشناسی خیال*، (امیر مازیار، مترجم). تهران: نشر فرهنگستان هنر. (نشر اصلی ۱۹۵۷).
- ۲ پرتوی، پروین. (۱۳۸۷). *پدیدارشناسی مکان*، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
- ۳ جمادی، سیاوش. (۱۳۸۵). *زمینه و زمانه پدیدارشناسی*، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۴ دیباج، موسی. (۱۳۷۸). *صورت مکان و امکان صورت*، مجله معماری و فرهنگ، شماره ۱، صفحه ۴۲.
- ۵ رلف، ادوارد. (۱۳۸۹). *مکان و بی‌مکانی*. (محمدرضا نقصان محمدی، کاظم ماندگاری، زهیر متکی، مترجمین). تهران: انتشارات آرمان‌شهر. (نشر اصلی ۱۹۷۶).
- ۶ ساکالوفسکی، رابرت. (۱۳۸۸). *درآمدی بر پدیدارشناسی معماری*. (محمدرضا قربانی، ترجمه). تهران: نشر گام نو. (نشر اصلی ۲۰۰۰).

21. Seamon, D.& Mugerauer, R. (Eds) (2000). Introduction to the new edition of dwelling, place and environment, *Phenomenology Online*, 11, 2.
22. Seamon, D., & Sowers, J. (2008). *Place and placelessness* (1976): Edward relph. Key texts in human geography, 4352.
23. ThiisEvensen,T.(1987). *Archetypes in architecture* (p.320). Oslo: Norwegian University Press.
24. Teague, R. (2005). Intimate immensity in the Preschool Playroom: A TopoanalysisofChildren`sPlay.*Environmental & Architectural Phenomenology Newsletter*. 16, 1015.



Dialectic between the Inside and the Outside: A phenomenological Approach to Place

Seyed Jalil Mousavi, Ph.D., Faculty of Civil, Architecture and Art, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

*Alireza Einifar**, Ph.D., Professor, Faculty of Fine Arts, University of Tehran, Tehran, Iran.

Parvin Partovi, Ph.D., Professor, Faculty of Architecture and Urban Development, Tehran University of Art, Tehran, Iran.

Farah Habib, Ph.D., Professor, Faculty of Civil, Architecture and Art, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Abstract

This paper aims to explore the dialectic of the interior space and the exterior space as one of the prominent features of place through the lens of phenomenology, which regards place as the existential basis of mankind in the universe. The spatial structure of place encompasses conceptual, operational and extensional models –cases which contain both the generalities and the details of spatial structure and allow for phenomenological analysis and interpretation of place. In this approach, the phenomenon of place as the spatial and existential basis of mankind has a special significance. Understanding the features and structure of place can help us better perceive its nature and can lead to formation of cognitive foundations in the deep relationship between mankind and the universe. Given the shortcomings of quantitative approaches, architecture is becoming more interested in the phenomenological thinking system. The methodology of this study moves from theory to research and from research to theory in an exploratory manner with a mixed nature and with emphasis on qualitative investigation. Relying on phenomenological approach, which calls for return to the things themselves, this study attempts to revisit the phenomenon of place with a closer look, to explore the nature of dialogue between the inside and the outside as a structural feature and to examine the relationship between mankind, place and universe; it attempts to answer this question: how is it possible to approach the structural nature of a place by means of dialectic understanding of the interior space and the exterior space of that place. For this purpose, first the most important concepts and topics in phenomenology and their relationship with the subject of the inside and the outside are reviewed; then, the concepts of the inside and the outside are analyzed by means of exploring the phenomenon of place and its constituting structures from different perspectives; finally, a conceptual model for understanding the nature and qualities of this relationship in different places will be proposed. Library research is the main data collection tool in this study, majorly revolving around reviewing of the opinions of important theorists in this field for explanation and interpretation of the concepts of the inside and the outside. The result is a conceptual model for the dialogue between the inside and the outside which is formed based on the presence and experience of mankind in place and includes concepts such as philosophy, poetic image, identity and architecture as well as components such as spatial structure, character, boundary, area, path and center. This model can help us expand our conceptual and operational understanding of the relationship between the interior space and the exterior space. When the aim is understanding the roots and philosophical principles of the inside and the outside with a phenomenological approach, concepts such as intentionality (as the nature and main root), presence, absence, ready-to-hand, present-at-hand and proximity, which facilitate understanding of the subject, must be studied at the highest order.

Keywords: phenomenology, phenomenon of place, place, structure of place, dialectic between the inside and the outside.

* Corresponding Author: Email: aeinifar@ac.ut.ir